

پیرامون مشروطیت

پیرامون مشروطیت در گفتارهایی از
ابراهیم توفیق، عباس ولی، مهدی
یوسفی، مراد روحی و...

جغرافیای نابرابریها

نسرین مختاری

مشروطیت در ایران همواره به عنوان تحولی عظیم و بنیان‌ساز معرفی شده که یکی از اثرگذاری‌های مهم آن مدرن شدن ایران قلمداد می‌شود. در آثار متعدد، روایت غالب از فرآیند مدرن شدن در ایران با تهران‌محوری گره می‌خورد. کتاب «پیرامون مشروطه» تلاش می‌کند با طرح مساله پیرامون‌سازی و نابرابری‌ها، روایت‌های غالب در حوزه مشروطیت را مورد بازخوانی انتقادی قرار دهد. موسسه همکاری‌های میان‌رشته‌ای اکنون در تازه‌ترین سلسله نشست‌های خود نقد و بررسی کتاب «پیرامون مشروطه؛ سه مقاله درباره ولایات و مرکزگرایی» را در دستور کار قرار داده است. این نشست در تاریخ چهارشنبه سوم آذر ماه 1400 با سخنرانی مهدی یوسفی، پژوهشگر حوزه تاریخ و سیاست، عباس ولی، پژوهشگر علوم سیاسی، مراد روحی، پژوهشگر تاریخ اجتماعی معاصر و ابراهیم توفیق، جامعه‌شناس و پژوهشگر برگزار شد. آنچه در ادامه می‌خوانید گزارش کوتاهی از این نشست است.

مشروطه؛ نقطه اتصال سیاست غیرمدرن

و مدرن

مهدی یوسفی

این کتاب به طور خاص به این موضوع می‌پردازد که مشروطه یا انقلاب مشروطه نه به عنوان صرفاً یک رویداد سیاسی بلکه به عنوان نقشی که در تصور ما از تاریخ دارد یعنی به عنوان مفصل بین سیاست غیرمدرن و سیاست مدرن چه نسبتی با اقصا نقاط این کشور برقرار کرده است. در تاریخ‌نگاری انتقادی معاصر تلاش‌هایی از این دست وجود دارد که سعی می‌کند، مشروطه را از آن خوانش تهران‌محور رایج دور کند.

مقاله اول به نویسندگی آرش خازنی در مورد نقش ایل بختیاری در رویدادهای انقلاب مشروطه بحث می‌شود. آنچه در این مقاله می‌توان برجسته کرد، این است که دیسیپلینه شدن عشایر در ایران یک فرآیند است. به این معنا که چنین نیست که ما مثلاً از دوره رضاشاه با یک نیروی ضربتی تخت قاپو کردن مواجه باشیم، بلکه این مساله، فرآیندی است که از دوره قاجار شروع شد و صرفاً بازی یکسویه سرکوب از طرف یک مرکز نیست، بلکه پیچیدگی‌های بیشتری دارد. در واقع زمانی که مقاله آقای خازی را می‌خوانیم مساله به این صورت است که گویا ایل بختیاری، خودش نقش جدی در دیسیپلینه کردن رویداد یا در شکل‌گیری مرکز دارد. در مقاله دوم، تذکری که از ابتدا وجود دارد این است که مساله کُرد به این دلیل پیش آمده است که کُردها در چهار کشور به رسمیت شناخته شده یک ملت تکه تکه شده هستند، در نتیجه عملاً می‌توانیم بگوییم خواندن این کلیت، کُرد را برای ما به یک مساله تبدیل کرده است. این مساله را می‌توان از زاویه کُردهای ایران خواند. به این معنا که دریابیم پدید آمدن یک مرکز به اسم مرکز ملی ایران، چگونه تجربه معینی را برای مدرنیته بخشی از جوامع کُرد ممکن کرده است. این نکته، طرح مساله کلی مقاله است. مقاله سوم شامل شش پاره اصلی است. این مقاله به این مساله می‌پردازد که وضعیت نابرابر جغرافیایی چه ساختی در ایران دارد یا چطور قابل مطالعه است. مساله نابرابری جغرافیایی به مساله تلاش مهندسانه‌ای تبدیل می‌شود که بر مبنای آن باید دید که چطور می‌توان در این بخش‌ها توزیع برابر صورت داد و از این شرایط نابرابر خارج شد، اما یک مساله وجود دارد و آن این است که این تلاش مهندسانه بر چه اساسی ممکن شده است؟ بر اساس آنچه چنین نابرابری‌ای شکل گرفته است. این نگاه مهندسانه شرایط امکان خود یعنی خود این نابرابری را باید به یک نامساله تبدیل کند تا بتواند کارکردی داشته باشد.

پژوهشگر

هویت رویکردهای مورد نقد

عباس ولی

ما اگر بخواهیم نوعی پیشینه تئوریک برای مفهوم تاریخ اکنون و گذشتن از تعلیق قائل شویم، باید گفت که بدون تردید این پیشینه به رهیافت نیچه بازمی‌گردد. شاید اگر نسبت به مفهوم تاریخ اکنون، رویکردی تبارشناسانه در پیش گرفته می‌شد، انسجام بیشتری به این پاره‌ها می‌داد. به نظر من در قسمتی از این اثر، دقیقاً مبنایی برای این کار هست اما من متأسف شدم که چرا نویسنده‌های این مقاله از چنین گفته بزرگ و مهمی گذشتند و آن را به عنوان مبنایی برای نوعی

پرداخت تبارشناسانه نیچه‌ای یا فوکویی در نظر نگرفتند. یکی از مباحث بسیار خوبی که در این مقاله هست، وارد کردن بحث سیاست فضاست. به نظر من کاربرد سیاست فضا در اینجا آنچه زیر مفهوم یا تئوری‌های توطئه پنهان شده است، آشکار نماید. از این بابت به این نویسندگان تبریک می‌گویم، زیرا این بحث یک نوآوری بسیار خوب بود. تا آنجایی که من می‌دانم بار اول است که در ایران با این موضوع به این شکل برخورد می‌شود. این نحوه مواجهه به نظر من خوب است ولی بهتر خواهد شد وقتی بعضی از نظریات توسعه ناموزون را به کار می‌بریم - که هر چند با آنها موافق نباشیم - نتایجی که از آنها می‌گیریم به نتیجه منطقی خودشان برسانیم و از آنها استفاده تئوریک کنیم.

به نظر من این دوستان باید به لحاظ تئوریک با نویسندگان، نظریه‌پردازان و کتاب‌های مشخص درگیر شوند. در این صورت راه‌های بسیار نو و مهمی گشوده خواهد شد تا بتوان این مفهوم تاریخ اکنون را از نظر تئوریک به کرسی نشانند. به نظر من این نکته‌ای که بیان کردم، ضعف اساسی مقاله است. این مقاله از نظر تئوریک محافظه‌کار است و از درگیر شدن با رویکردهایی که مورد نقد قرار می‌دهد، می‌پرهیزد. از نظر من اگر کسی می‌خواهد واقعا مفهوم تئوریک جدیدی را به عرصه اندیشه آورد و آن را به کرسی بنشانند باید به آن رویکردهای مورد نقد، هویت دهد و با آنها درگیر شود. این درگیری از نظر تئوریک اگر در میدان آکادمیکی انجام گیرد که در آن اصول اساسی بحث آزاد رعایت می‌شود، بسیار مفید خواهد بود. پژوهشگر

غیبت مناسبات اکولوژیک

در تحلیل‌های جامعه‌شناختی

مراد روحی

نکته‌هایی که درباره مقاله خود بیان خواهم کرد، بیشتر از منظر رویکردی خواهد بود. به این معنا که ای کاش این رویکردها را می‌داشتم. یکی از رویکردها، رویکرد اکولوژیک است که متأسفانه امروز هم در علوم اجتماعی و تاریخ ایران وجود ندارد. جز اشاره‌هایی پراکنده، این موضوع در تاریخ ایران کاملاً غایب است. غیبت این مناسبات اکولوژیک در تحلیل، ضعف بسیار بزرگی است که متأسفانه در کار من وجود دارد. من بعدها در همین دانشگاهی که اکنون هستم با دانشجویی آشنا شدم که در سال 2017 از پایان‌نامه خود دفاع کرد. پایان‌نامه او درباره تنش‌هایی بود که بین عشیرت‌ها و حکومت‌های محلی کردستان دوره عثمانی در اواسط قرن نوزده وجود داشت. آن پایان‌نامه اشاره‌ای به بحث‌های حکومت‌های میرنشین و از

ورافتادن حکومت‌های میرنشین کُردی ندارد اما اشاره می‌کند که خشکسالی‌های بلندمدتی که در آن چند دوره پیش می‌آید، چگونه تنش‌های آن مناطق را بحرانی‌تر می‌کند و چینش مناسبات استانبول با آن مناطق را چگونه تحت‌تاثیر قرار می‌دهد. این معضل، همزمان با ورافتادن میرنشین‌ها تقریباً در بسیاری از مناطق کردستان است. توجه داشتن به این مسائل اقلیمی به عنوان پس‌زمینه مسائل سیاسی در آن دوره بسیار مهم است.

بحث بعدی این است که همان‌طور که گفتم من با دوره مشروطه شروع کردم اما در جریان پژوهش متوجه شدم که ورافتادن میرنشین‌ها در کردستان آن دوره، اتفاق مهم‌تری برای آن منطقه نسبت به مشروطه است. سال 1868 میرنشین اردلان از بین می‌رود و به تبع آن میرنشین‌های دیگری در مناطق کردستان از بین می‌روند. این لحظه، لحظه‌ای بسیار بحرانی در شروع نوع جدیدی از مناسبات بین تهران و کردستان است. این لحظه دچار تحول کیفی چندان عظیمی نمی‌شود تا اینکه رضاشاه و دولت ملی بر سر کار می‌آید؛ یعنی دوره‌ای که فرمانداران نظامی در مناطق مختلف ایران حاکم می‌شوند. به این معنا مشروطه، تاسیس مجلس در تهران و ورود تعدادی نماینده از مناطق ایران به آن مجلس، باعث تحول کیفی چندانی در کردستان نمی‌شود. ممکن است اشتباه تاریخی بزرگی در این نگاه من وجود داشته باشد ولی تصور من این است که خود دوره مشروطه تحول عظیمی در مناسبات تهران و مناطق ایران ایجاد نکرد.

پژوهشگر

تبدیل نام‌ساله به مساله

ابراهیم توفیق اینکه ما در این مقاله نکاتی را مطرح کردیم ولی تا انتهای منطقی آن پیش نرفتیم، به یک معنا من این نکته را می‌پذیرم؛ یک دلیل آن این است که ما می‌خواستیم در فضایی طرح مساله کنیم که مطرح کردن آن ساده نیست. من زمانی که در حال نوشتن این مقاله بودم مدام با این موضوع درگیر بودم که چطور باید طرح مساله کرد تا بتواند ارتباطی برقرار کند در حالی که در فضایی صحبت می‌کنیم که این مسائل به طور بنیادی به نام‌ساله تبدیل شده‌اند. وقتی مساله نابرابری فضایی یا رابطه مرکز و پیرامون و وضعیتی که ما در آن قرار داریم به نام‌ساله تبدیل شده‌اند، پیدا کردن زبانی که بشود آنها را به مساله تبدیل کرد یا اینکه بتوانیم به اذهان تلنگری بزنیم تا با آنها وارد گفت‌وگو شویم، کار بسیار دشواری است. در چنین وضعیتی شما ناچار می‌شوید به نوعی از نوشتار فکر کنید که قابلیت تبدیل کردن آن را به مساله داشته باشد. این مساله یک

حساسیت خاص بوده که چطور زبانی پیدا کنیم که ما را در وضعیتی قرار ندهد که درباره دیگران برای دیگران سخن بگوییم. همچنین ما می‌خواستیم با این امر مواجه شویم که این فهم از مارکس به طور بنیادی نادرست است که گویا فرآیند انباشتی وجود دارد و در این فرآیند انباشت ما از ادغام صوری نیروی کار و طبیعت به تدریج گذار می‌کنیم و به ادغام حقیقی این مولفه‌های تولید می‌رسیم. به نظر می‌رسد اگر مارکس از منظر نه صرفاً تولید بلکه از منظر بازتولید اجتماعی، بازخوانی شود احتمالاً به مارکسی دست پیدا می‌کنیم که به ما شکل‌گیری نابرابری‌ها را در فضای گسترش سرمایه، دائماً یادآوری می‌کند؛ یعنی پیرامون و نیروی کار صوری ادغام‌شده، پدیده‌هایی گذارا نیستند که ما به فکر این باشیم که شرایط گذارشان را استخراج کنیم. در واقع می‌توان از یک نگاه راست تکنوکراتیک دولت‌محور به یک نگاه تکنوکراتیک مارکسیستی رسید که تفاوت بنیادی بین آنها وجود ندارد. بر مبنای این نوع نگاه ما در مرحله‌ای قرار داریم که این ادغام صوری باید به سرانجام و ادغام حقیقی به کمال خودش برسد. ما به دنبال این بودیم که بگوییم این نوع نگاه، فهمی از مدرنیته و سرمایه‌داری را ناممکن می‌کند که ماهیت آن تولید و بازتولید نابرابری فضایی، جغرافیایی، اجتماعی، طبقاتی، جنسیتی، هویتی و ملیتی در فرآیند گسترش خودش است. این همان نکته‌ای است که ما سعی کردیم در این نوشتار برجسته کنیم که مشخصاً فاصله‌ای از این نوع نگاه است.

جامعه‌شناس

نوید نادری

در مساله پیرامون مشروطه در این جلد (اگر مساله مجموعه بودن این کتاب‌ها را در نظر بگیرم) چرخشی ایجاد شده و آن این است که در تعلیق لحظه حال همچنان مساله زمان است که مساله اصلی است و در اینجا به فضا آمده‌ایم و با این حرکت آمدن به فضا گویی آن مساله هم به یک معنا تغییر کرده است؛ به این شکل که می‌شود گفت چه چیزی در اینجا غایب است. آیا آن عنصر غایب، جهان نیست؟ یعنی نسبت تعلیق لحظه حال با غیبت جهان چیست؛ جهان به معنای مجموعه مناسبات فضایی که موقعیت‌های ملی در درون آن مناسبات شکل می‌گیرد. در واقع اگر با غیب جهان سروکار داریم، نسبت غیبت جهان و تعلیق لحظه حال آیا بیان‌های متفاوت یک مساله هستند یا اینکه تعلیق لحظه حال تابعی از غیبت جهان است. غیبت جهان ما را به این سمت می‌برد که نکته بنیادی‌تری را در این نظام دانش ببینیم.

این بحث، بحث پیچیده و آموزنده‌ای بود. من از این بحث این‌طور برداشت کردم که دولت در ایران، آن چیزی نیست که باید باشد. به این معنا که اصل تئوری تعلیق می‌گوید چرا آن چیزی که باید باشد نیست. دکتر ولی هم اشاره کردند که باید بازتولید سلطه در کانون این تئوری باشد ولی این تئوری بر مسائل دیگری تاکید می‌کند. به نظر من آنچه در بحث بسیار مهم بود، این بود که چرا مسائل تبدیل به مساله نمی‌شوند. در این باره می‌خواهم بگویم آیا قرار است مسائل از طریق تئوری برای جامعه تولید شوند و جامعه آن مسائل را به عنوان مطالبات مطرح کند یا مساله این است که آگاهی بخشی شود؛ زیرا برخی طبقات در جامعه، برخی مسائل را به مطالبه تبدیل می‌کنند و شاید کمتر این امکان وجود داشته باشد که یک مساله از طریق روشنفکران به عنوان یک تئوری به مساله جامعه تبدیل شود. روشنفکران همیشه مسائلی دارند که آن مسائل به مسائل جامعه تبدیل نمی‌شود. حال اینکه تئوری تعلیق به جنبش‌های اجتماعی بیشتر اهمیت می‌دهد یا اینکه می‌خواهد از طریق نظریه‌پردازی مسائل جامعه را پیش ببرد، برای من مورد ابهام است.

ما در مرحله‌ای قرار داریم که این ادغام صوری باید به سرانجام و ادغام حقیقی به کمال خودش برسد. ما به دنبال این بودیم که بگویم این نوع نگاه، فهمی از مدرنیته و سرمایه‌داری را ناممکن می‌کند که ماهیت آن تولید و بازتولید نابرابری فضایی، جغرافیایی، اجتماعی، طبقاتی، جنسیتی، هویتی و ملیتی در فرآیند گسترش خودش است.

اگر کسی می‌خواهد واقعا مفهوم تئوریک جدیدی را به عرصه اندیشه آورد و آن را به کرسی بنشانند باید به آن رویکردهای مورد نقد، هویت دهد و با آنها درگیر شود. این درگیری از نظر تئوریک اگر در میدان آکادمیکی انجام گیرد که در آن اصول اساسی بحث آزاد رعایت می‌شود، بسیار مفید خواهد بود.

این کتاب به طور خاص به این موضوع می‌پردازد که مشروطه یا انقلاب مشروطه نه به عنوان صرفا یک رویداد سیاسی بلکه به عنوان نقشی که در تصور ما از تاریخ دارد یعنی به عنوان مفصل بین سیاست غیرمدرن و سیاست مدرن چه نسبتی با اقصا نقاط این کشور برقرار کرده است.